



درباره‌ی شعر شمس لنگرودی در حضور رمانس

• رسول رخشا
شاعر و منتقد ادبی

بد گمانی، تحقیر، تخفیف و انتقاد از دنیای رمانس نه فقط مربوط به این روزها که ریشه اش به دوره‌ی رنسانس بازمی‌گردد؛ با این تفاوت که آن وقت‌ها نسبت به رمانس، انتقاداتی در زمانی صورت می‌گرفت و این انتقادات به گونه‌ای هم شکل و هم سو بود با معیارهای برجسته‌ی اندیشه و تفکر دوران: کشش و جاذبه‌ی رمانس، ظاهری فریب‌ناک دارد و باعث سطحی شدن و نازل شدن کیفیت در متن می‌شود و متن صاحب رمانس سودی ندارد جز اینکه مخاطب را دچار احساسات دم‌دستی کند و او را فریب دهد یا اینکه رمانس موضوعی است غیر واقعی و تصنعی و چون با جهان واقعی برابری نمی‌کند و در آن تحقق نمی‌یابد، پذیرش آن غیر قابل قبول است. گویی، انتقادات برخاسته از تقابل و تضاد رئالیسم و خردگرایی زمانه با رمانس، زمینه‌ی انتقادات دور و گمراه کننده را نسبت به جهان رمانس شکل و گسترش داد و تا بدان جا رساند که: امروزه هم، در جهان شتاب‌ناک جدید، رمانس نمی‌تواند با واقعیت‌های مدام متغیر آن کنار بیاید و باعث غفلت و لغزش مخاطب در برابر انبوه واقعیت‌های جبر دوران جدید می‌شود(به گمانم در این حکایت دیالکتیکی، طنزی ظریف نهفته است) وبالطبع، از آنجایی که ما در بومی زندگی می‌کنیم که با آن سمت بام، رابطه‌ای پیوسته و نظیر به نظیر دارد، پس وقتی استفاده از رمانس را در متن، حکم به حد می‌دهیم، نه تنها برایمان عجیب نمی‌شود بلکه چند باره در می‌یابیم، طرد رمانس در متن، الفبای فراگیری ادبیات است؟!.....و جالب آنجاست که خیلی وقت‌ها

رمانس، رمانتی سیسم و سانتی مانتالیسم را با هم یکی می گیریم.

به گمانم رمانس کیفیتی ازلی/ابدی است که تنها مربوط به متن وادبیات وهتر نمی شود؛ چرا که هر آنچه ازلی/ابدی باشد سایه سارش همواره برسر انسان هست، چه خورشید بتابد و چه ابر ببارد... آیا رمانس قابل حذف شدن هست؟ آیا می توان سرچشمه ی عواطف انسانی را نیست کرد ؟ ... دور از متن نرویم ...

رمانس کیفیتی است که نیرویی (حسی) شورانگیز اما از دست رفته یا سرکوب شده را زنده می کند و آن را با تخیل وخیال انگیزی طوری در می آمیزد که حاصلش گرما یی می شود که در متن و میان کلمه ها مستتر است؛ گرمایی که دست وگوش و چشم و دل مخاطب را می نوازد تا او میان خودش و خورشید متن دیواری نبیند.

اوج شعر شمس لنگرودی جاهایی است که رمانس را با جامه ای نو و برازنده در کوچه های شعرش روانه کرده است. شمس شاعری است که آرمان را نمی توان از شعرش گرفت یا حذف کرد ونگاه آرمانی زمینه ای است که شعر شمس لنگرودی بر روی آن رشد یافته است. می خواهم بگویم رمانس چیزی نیست جز شکل آرمانی جهان. رمانس چیزی نیست جز شور و شوقی که می خواهد جهان را به شکلی انسانی تر بازآفرینی کند واینکه رمانس نیرویش را به تمامی از آرمان می گیرد واین دو که هر دو یکی هستند و نیستند، شعر شمس را می سازند. آرمان و رمانس مدام در شعر شمس پیدا هستند وناپیدا می شوند.

برخلاف گفته های فراوان که شعر شمس لنگرودی بعد از کتاب «قصیده ی لبخند چاک چاک» ویژگی های مخصوص به خود را به دست آورد معتقدم مفصل شعراو «نت هایی برای بلبل چوبی» است؛ کتابی که رگه های رمانس در آن قوت می یابد و راهش را دنبال می کند تا به « پنجاه وسه ترانه ی عاشقانه» می رسد که به نظرم نقطه عطف شعر شمس است و با «ملاح خیابان ها» ادامه می یابد. دیگر شاعربه مرحله ای از پختگی وتوانستن رسیده است که می تواند به خوبی از تجربه های زیستی درزندگی و ذهنش به نفع شعرش بهره ببرد.

شمس از کتاب «نت هایی برای بلبل چوبی» به بعد، از کلان نگری های پیشین اش فاصله می گیرد و دیگر دوست ندارد در شعرش از حرف های انقلابی و سیاسی ونگاه ایدئولوژیک حرفی بزند (به غلط نگیریم آرمان مطرح شده در این متن را با تفکر و نگاه ایدئولوژیک که به گمانم فاصله شان از اینجاست تا آبادان).

دیگر وقتش شده است که راوی جدی و عبوس شعر شمس بدل به راوی طنز وپرمهری شود که دست در دست مخاطب به کبودی های جهان می نگرد و گاهی به آن می خندد وگاه بغضش می گیرد... اینها که گفتم هیچ کدام دلیل آن نیستند که بتوان گفت شمس در شعرهای جدیدترش از نگرش و نگاه فلسفی و شناخت شناسانه اش نسبت به هستی و زندگی دست کشیده است؛ چرا که به نظرم اساس شعر شمس را وجه متفکر وفیلسوفش شکل می دهد واین چیزی نیست که بتوان به راحتی از آن چشم پوشی کرد؛ نه برای شاعر نه برای کسانی که شعرش را می خوانند. نگرش فلسفی او نسبت به جهان و به چالش کشیدن آن زمینه ای است که دیوارهای شعر او بر آن ساخته شده اند (به گمانم پایه های این بن مایه ی پر رنگ هم در شعرش بر همان موقعیت آرمانی که از آن یاد شد، بنا شده است). شعری که تفکر واندیشه ی فلسفی در آن برجسته شود زمینه ی فراهمی است برای گسترش سستی ساختمان شعر از

درون و بیرون خود ... سوق دادن شعر به سمت چهره ای عبوس و متفکر همانا اولین و بزرگترین گام برای نابودی هر شعری است اما شمس در شعرش فریب نیروی تفکرش را نمی خورد و می داند شعر جولانگاهی است که در آن فقط باید شعر اتفاق بیفتد.

شمس با وجوه مختلف رمانس (تغزل، عاطفه، نوستالژی و...) ^۱ و طنز توانسته است چهره ی عبوس و متفکر شعرش را بدل به چهره ای مهربان و دوست داشتنی کند تا گرمای آن به راحتی در دست های مخاطبانش حس شود ... کارکرد رمانس در شعر او یاور و نیرودهنده ی شعر اوست و سبب ارتباط مطبوع با مخاطب می شود ...

روایتش را از جزئی ترین ها شروع می کند و در لایه های بعدی چاشنی های تفکر / رمانس و طنز را به شعرش اضافه می کند تا همان نگاه آرمانی پیدا و پنهان شعرش را پیش ببرد.

با اشیا و طبیعت به شکلی بر خورد می کند که انگار آنها اجزای تازه ای هستند که از کپکشانای دیگر آمده اند و ما باید رفتار تازه ای در مناسبات متفاوت با آنها داشته باشیم و همین امور جزئی آشنا را شده، منبع حیرت مخاطب می شود. آن هم حیرت درباره ی اموری که به تکرار دیده و شنیده خواننده است.

آفتاب را سمت خانه ی تو گنج کرده ام / گل آفتاب گردان ون گوگ ! / حضور تو چون شمعی ته دره کافی است / که مثل پلنگی به دامن زندگی در افتم / قرص ماه حل شده در آسمان !

شمس از کتاب «نت هایی برای بلبل چوبی» به بعد میلی برای پرگویی و پر حرفی ندارد، کوتاه حرفش را می زند، به کوچکی های جهان و جزئیات آن توجه می کند و شعرش را می گوید و می رود (امیدوارم جزئی نگری مطرح شده، سبب نشود تا فکر کنیم که این موضوع با نگاه آرمانی در تضاد و تناقض است). شمس لنگرودی شاعری است با امضای خودش و مشخصه های شعری خودش. فرم شعرش همراه شعرش تکامل می یابد و ساخته می شود. زبان ساده ی شعرش نیز صاحب مولفه هایی شخصی شده است. هر چند که زبان شعرهای او چندان صاحب آرایه های ادبی خاصی نیست اما درون زبان، از ادبیت خاصی پیروی می کند که گمان می کنم این ادبیت بیشتر در لحن زبان شعرها مستتر است. لحن رسولانه ای (پیامبرانه) که بر زبان ساده سوار شده است، سبب پیدایش و بارز شدن وجه ادبی شعر او می شود. پروردگارا / سیاسی گزارم / کشتی هایم را شکستی / قطب نمایم را گم کردی / و کاشف سرگردان را / به قاره ی بی پایانش رساندی.

هر چند زبان در شعرهای شمس شکل نسبتاً قوام یافته ی خود را دارد اما گویی موسیقی در زبان یا شعر در نظر شاعر اهمیت بیشتری دارد؛ چراکه خیلی وقت ها شمس لنگرودی برای به تعادل رساندن موسیقی شعرش از کلمه های نسبتاً منسوخ هم استفاده می کند تا هارمونی موسیقایی آن حفظ شود: در آب دریاچه فرو شو / لومرا / در آتش خاموشت / شست و شو ده.

شعر شمس لنگرودی شعر پر مخاطبی است. من به عنوان یکی از مخاطبان شعرش سعی کرده ام مولفه هایی را که باعث استقبال گسترده از شعرش شده اند برگزینم:

- زبان ساده
- لحن رسولانه ی زبان
- موسیقی شعر
- ساختمان ساده ی شعر

- کوتاه نویسی

- نگاه فلسفی وهستی شناسانه

- طنز

استفاده ی شمس لنگرودی از مولفه های یاد شده در شعرش و ترکیب آنها به شکل مناسبی با رمانس /آرمان ، از او شاعری ساخته است که توانسته در خشکسالی مخاطب شعر،شالیزارش را سبز نگاه دارد و چشم اندازی زیبا برای مخاطب بسازد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. بارها شنیده وخوانده ام که رمانس با تغزل یکی گرفته می شود.در حالی که تغزل تنها یکی از وجوه چندگانه ی آن است.